
اختیارات حاکم اسلامی در وضع احکام متغیر، با نگاه به احکام زنان، از دیدگاه علامه طباطبائی

تاریخ دریافت: ۹۶/۳/۲۰

تاریخ تأیید: ۹۶/۷/۱۵

حسنعلی علی‌اکبریان

دانش‌یار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی - ha.aliakbarian@isca.ac.ir

چکیده

موضوع این مقاله «نظریه علامه طباطبائی درباره اختیارات حاکم اسلامی در وضع احکام متغیر، با نگاه به احکام زنان» است. نوشتار حاضر با روش تحلیلی به دنبال تبیین، نقد و بررسی نظریه علامه در حل چالش‌های فراروی احکام شریعت در عصر حاضر، با تطبیق بر برخی احکام زنان است. شریعت اسلام احکامی ثابت دارد که ممکن است برخی از آنها در اوضاع زمانه باعث سوءاستفاده شوند. علامه طباطبائی فضای سوءاستفاده از برخی احکام زنان و خانواده را در عصر حاضر و در نتیجه ستم به زنان با آن احکام را بیان کرده و راه حل‌نهایی جلوگیری از آن ستم و سوءاستفاده را احکام حکومتی حاکم مشروع دانسته است. در این مقاله نخست نظریه علامه در قلمروی که بیان کرده، تبیین و امکان توسعه آن به موارد دیگر بررسی شده است. از آنجا که نظریه او نزدیک به نظریه منطقه الفراغ شهید صدر است، این دو نظریه مقایسه شده‌اند. سپس نظریه مختار ارائه شده و در نهایت مخاطرات این نظریات، برای به کارگیری مناسب آنها بیان گردیده است.

واژگان کلیدی:

حکم متغیر، حکم ولایی، مباحات، الزامیات، احکام وضعی، عدل و ظلم.

مقدمه

حکم ثابت و متغیر تفاسیر فراوانی دارد (ر.ک: علی اکبریان، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۳۳-۱۰۱). یکی از مهم‌ترین تفاسیر آن که با مبنای مشهور در ثبات احکام شریعت نیز سازگارتر است، این است که حکم ثابت را حکم جاودان و جهان‌شمول اسلام بدانیم و حکم متغیر را حکم موقعیتی که حاکم مشروع بر اساس ضوابط مشروع و برای وضعیت زمانه خاص او وضع کرده است (همان، ص ۶۳).

برخی از احکامی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله بیان کرده، احکام ثابت، جاودان و جهان‌شمول نبوده؛ بلکه احکام متغیر و مربوط به زمان آن حضرت بوده‌اند؛ مانند منع از خوردن گوشت الاغ (شیخ صدوق، ۱۳۸۶ق، ج ۲، ص ۵۶۳، باب ۳۵۹، ح ۱) و منع از رفتن از روستای طاعون‌زده (همو، ۱۳۷۹ق، ص ۳۵۴) که متغیر بودن آنها یا به تصریح در روایات دیگر (ر.ک: حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ص ۳۲۲-۳۲۳، ح ۱ / شیخ صدوق، ۱۳۷۹ق، ص ۲۵۴) به دست آمده است و یا می‌توان از معیارهای دیگری احراز کرد (علی اکبریان، ۱۳۸۸، ج ۲، صص ۱۷ و ۲۱۳).

یکی از شایع‌ترین وجوهی که باعث صدور حکم متغیر از سوی آن حضرت شده، شأن حکومت ایشان بوده است؛ بنابراین می‌توان گفت یکی از شایع‌ترین احکام متغیر، احکام حکومتی (ولایی) است. امامان معصوم علیهم‌السلام نیز دارای همان شأن ولایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند و برخی از روایات رسیده از آنان بیانگر حکم ولایی بوده است (ر.ک: کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۵۴۴، ح ۱۰). بنا بر مبنای ولایت فقیه، فقیه جامع‌الشرایط نیز دارای شأن ولایت است. اینکه قلمرو ولایت فقیه تا چه اندازه است، در همین مقاله به آن اشاره می‌شود. قلمرو ولایت فقیه و اختیارات تصرف او در ادبیات مأنوس فقهی با اصطلاحات ذیل بیان می‌شده است: ۱. ولایت حسب با مصادیق مضیق (بحرالعلوم، ۱۹۸۴م، ج ۳، ص ۲۹۰ / موسوی خویی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۱۰)؛ ۲. ولایت حسب با مصادیق موسع و تفاسیر متفاوت از این وسعت (کدیور، ۱۳۶۷، ص ۱۱۴-۱۱۵)؛ ۳. ولایت مطلقه (حسینعلی منتظری، ۱۳۸۰، صص ۱۹۳ و ۲۸۸)؛ ۴. جواز تصرف در موارد حسب با مصادیق مضیق یا موسع از باب قدر متیقن (موسوی خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۴۲۴). اما در ادبیات جدید، دایره ولایت را بر اساس جواز تصرف او در صدور حکم ولایی در مخالفت با احکام شرعی بیان می‌کنند. در این ادبیات ولایت را در: ۱. دایره احکام تکلیفی مباح به معنای اعم؛ ۲. دایره

مطلق احکام تکلیفی اعم از مباح و الزامی؛ ۳. دایره مطلق احکام شرعی اعم از تکلیفی و وضعی بیان می‌کنند (ر.ک: علی‌اکبریان، ۱۳۹۲، ص ۲۰۲).

۱. نظریه علامه طباطبائی درباره اختیارات حاکم اسلامی در وضع احکام متغیر

علامه طباطبائی از کسانی است که اختیارات حاکم اسلامی را با ادبیات جدید بیان کرده است. به اعتقاد او حاکم اسلامی اختیار دارد در قلمرو مباحات به معنای اعم، حکم حکومتی الزامی وضع کند. یکی از مسائلی که علامه طباطبائی مبنای خود را در آن بیان کرده، اختیارات حاکم اسلامی در مسئله تعدد زوجات است. او پس از بیان اشکال‌های عصر جدید به جواز تعدد زوجات و پاسخ به آنها، آخرین نکته پایانی را این بیان می‌کند که حاکم اسلامی می‌تواند با وضع قوانین حکومتی، از مفاسد و مظالم تعدد زوجات جلوگیری کند. او می‌گوید:

و سخن کوتاه اینکه قوانین اسلامی و احکامی که در آن است، به حسب مینا و مشرب با سایر قوانین اجتماعی که در بین مردم دایر است، تفاوت دارد و آن تفاوت این است که قوانین و سنت‌های بشری به اختلاف اعصار و دگرگونی‌هایی که در مصالح بشر پدید می‌آید، دگرگون می‌شود؛ اما قوانین اسلامی به خاطر اینکه مبنایش مصالح و مفاسد واقعی است، اختلاف و دگرگونی نمی‌پذیرد؛ نه واجب و حرامش و نه مستحب و مکروه و مباحش. چیزی که هست، اینکه کارهایی که یک فرد از جامعه می‌تواند انجام بدهد یا ندهد و هر تصرفی را که می‌تواند بکند یا نکند، زمامدار جامعه می‌تواند مردم را به آن وادارد یا از آن بازدارد. گویا جامعه اسلامی یک فرد است و زمامدار، نیروی فکری و اراده‌کننده اوست؛ بنابراین اگر جامعه اسلامی دارای زمامدار باشد، او می‌تواند مردم را از ظلم‌هایی که به اسم تعدد زوجات و مانند آن انجام می‌دهند، منع کند؛ بدون آنکه تغییری در حکم شرعی به اباحت آن ایجاد شده باشد. این ممنوعیت حکومتی، یک تصمیم اجرایی عمومی از روی مصلحت است؛ مانند تصمیم یک فرد بر ترک تعدد زوجات به دلیل مصلحتی که خود تشخیص داده است، بدون اینکه تغییری در حکم شرعی داده باشد؛ چراکه این ترک کردن به دلیل آن است که تعدد زوجات یک حکم مباح است که او می‌تواند تصمیم به ترک آن بگیرد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۱۹۴).

قلمرو اختیارات حاکم اسلامی در این عبارت، شامل مباحات به معنای اعم می‌شود؛ زیرا گفته است: «أن الأفعال التي للفرد من المجتمع أن يفعلها أو يتركها وكل تصرف له أن يتصرف

به او یدعه ... من غیر آن یتغیر الحکم الإلهی بإباحته ... لأنه حکم إباحی له أن یعزم علی ترکه». گرچه علامه در بخش نخست به اباحه تصریح نکرده؛ ولی در دو بخش دیگر به آن تصریح کرده است.

بررسی سه نکته در فهم نظر علامه لازم است: اول: امکان توسعه اختیار حاکم اسلامی از ممنوعیت فعل مباح به مقید کردن آن؛ دوم: امکان توسعه اختیار حاکم اسلامی از حکم مباح به حکم الزامی؛ سوم: امکان توسعه اختیار حاکم اسلامی از حکم تکلیفی به حکم وضعی. از آنجا که مطالبی دربارهٔ نکتهٔ دوم وجود دارد که به نظریهٔ شهید صدر مربوط می‌شود، بیان آن را به‌طور مستقل پس از مقایسهٔ نظر علامه و شهید صدر بیان خواهیم کرد.

۱-۱. بررسی امکان توسعهٔ اختیار حاکم اسلامی از ممنوعیت حکم مباح به مقید کردن آن آنچه علامه در اختیارات حاکم اسلامی گفته، فقط ممنوعیت حکومتی تعدد زوجات است؛ یعنی همان‌گونه که فرد می‌تواند فعل مباح را ترک کند، حاکم نیز می‌تواند آن را ممنوع کند؛ اما ضابطه‌ای که بیان کرده، قابلیت آن را دارد که سخن او را به اختیار در تقیید حکومتی حکم نیز سرایت دهیم. برای نمونه در همان موضوع تعدد زوجات، حکومت می‌تواند برای تضمین رعایت عدالت میان همسران، شرایطی را برای آن قرار دهد؛ شرایطی که در حکم شرعی آن وجود ندارد. مانند اینکه ازدواج مجدد را به اذن دادگاه مشروط کند و دادگاه نیز به احراز توانایی فرد در رعایت عدالت میان همسران موظف باشد. چنین تقیید حکومتی‌ای مانند این است که فرد پیش از تصمیم به ازدواج مجدد، توانایی خود را ارزیابی کند که آیا می‌تواند عدالت را میان همسران رعایت کند یا نه؛ بدین معنا اگر او این توانایی را در خودش احراز کرد، به ازدواج مجدد تصمیم بگیرد و اگر آن را احراز نکرد، ازدواج مجدد نکند. چنین عملی از سوی فرد باعث تغییر در حکم شرعی نشده است و چنان تقیید حکومتی نیز باعث تغییر در حکم شرعی نخواهد شد؛ بنابراین می‌توان ادعا کرد نظریهٔ علامه طباطبائی شامل اختیار حاکم در تقیید قانونی حکم مباح نیز می‌شود.

۱-۲. بررسی امکان توسعهٔ اختیار حاکم اسلامی از حکم تکلیفی به حکم وضعی آنچه در سخن علامه وجود دارد، صرفاً دربارهٔ حکم تکلیفی است. آیا می‌توان معیار سخن او را به حکم وضعی نیز سرایت داد؛ یعنی آیا از دیدگاه او حاکم اسلامی می‌تواند حکم ولایی بر خلاف حکم وضعی شرعی صادر کند؟ برای نمونه دربارهٔ همان حکم تعدد زوجات، آیا حاکم اسلامی می‌تواند افزون بر حکم ولایی به ممنوعیت ازدواج مجدد، به بطلان آن نیز حکم کند؟

یا اگر در حکم ولایی، ازدواج مجدد را به اذن دادگاه مقید و مشروط کرد، به بطلان ازدواج مجددی که بدون اذن دادگاه انجام شده است، حکم کند؟ به نظر می‌رسد کلام او تاب چنین توسعه‌ای را ندارد؛ زیرا صحت و بطلان ازدواج در اختیار فرد مکلف نیز نیست. ملاک یادشده در عبارت‌های علامه دو نکته است: یکی اینکه فرد اختیار تصمیم‌گیری درباره آن حکم شرعی را داشته باشد؛ به گونه‌ای که باعث تغییر در حکم شرعی نشود. دیگر آنکه حاکم را مانند فرد مکلف فرض کرده و با توجه به آن، حکومت نیز همان اختیار را در الزام دیگران دارد. این ملاک شامل حکم وضعی نمی‌شود؛ چراکه فرد مکلف اختیاری در صحت و بطلان ازدواج مجدد و در احکام وضعی دیگر ندارد.

۲. مقایسه دیدگاه علامه طباطبائی با نظریه منطقه‌ال فراغ شهید صدر

شهید صدر نیز قلمرو اختیارات حاکم اسلامی را منطقه‌مباحات به معنای اعم دانسته است؛ منطقه‌ای که خالی از حکم الزامی است. نظریه او نیز مانند نظریه علامه شامل حکم وضعی نمی‌شود؛ بنابراین نظریه او از این حیث مانند نظریه علامه است؛ اما او دو نکته افزون بر علامه طباطبائی دارد: یکی از این دو نکته در عبارت‌های شهید صدر غیرمهم و دیگری مهم است؛ ولی هر دو نکته را می‌توان نقد کرد و عبارت‌های علامه طباطبائی از آن نقدها در امان است:

۱-۲. نکته غیرمهم: انحصار اختیارات حاکم در روابط انسان با طبیعت

شهید صدر این اختیارات را در حیطه ارتباط انسان با طبیعت - نه ارتباط انسان‌ها با یکدیگر - می‌داند تا حاکم اسلامی بدین طریق بتواند تحولات رابطه انسان و طبیعت را مدیریت کند (صدر، ۱۳۸۲، ص ۶۸۷-۶۸۹). این نکته نظریه او را اخص از نظریه علامه طباطبائی می‌کند؛ زیرا علامه نه تنها چنین قیدی را ندارد؛ بلکه محلی که این نظریه را در آن مطرح کرده، بحث تعدد زوجات است که به رابطه انسان‌ها با یکدیگر مربوط می‌شود. اما با وجود اینکه برخی این قید را به صورت جدی بر عهده شهید گذاشته‌اند (علیدوست، ۱۳۸۸، ص ۲۰۳)، در این مقاله بر آن پافشاری نمی‌شود؛ زیرا شهید صدر سخن یادشده را بر این مبنا گفته که روابط انسان‌ها با یکدیگر را ثابت می‌داند و تحول و تغییر را فقط در روابط انسان با طبیعت می‌داند؛ پس ریشه این قید در یک نزاع دیگر است و به اختصاص اختیارات حاکم در مباحات ربطی ندارد.

۲-۲. نکته مهم: ادعای اباحت اقتضایی غیرمرتبط با متعلق و موضوع حکم

شهید صدر معتقد است شارع مقدس از روی عمد، این حیطه را خالی از حکم الزامی قرار

داده تا حاکم اسلامی بتواند بر اساس مقتضیات ظروف زمانه، حکم حکومتی الزامی به فعل یا ترک صادر کند. او در پاسخ به اینکه چرا خداوند منطقه‌ای از احکام را از حکم الزامی فارغ کرده است، می‌گوید:

اندیشه‌ی اساسی در منطقه‌ی فراغ بر این پایه است که اسلام مبادی قانون‌گذاری خود درباره‌ی زندگی اقتصادی را به صورت راه‌حل موقت و نظام مرحله‌ای نیاورده است...؛ بلکه آن را به صورت نظریه‌ای که برای همه‌ی زمان‌ها صلاحیت دارد، آورده است. پس برای اینکه بتواند این عموم و شمول را به آن بدهد، باید تحولات همه‌ی عصرها، در ضمن یک عنصر سیال، در آن منعکس شده باشد تا توانایی سازگاری با ظروف مختلف را داشته باشد (صدر، ۱۳۸۲، ص ۶۸۶).

او پس از توضیح جنبه‌های متغیر زندگی انسان و لزوم اعطای اختیار به حاکم اسلامی برای قانون‌گذاری بر اساس مصالح متغیر زمان می‌گوید: «پس این نظریه‌ی قانونی، باید منطقه‌ای را خالی [از حکم الزامی] بگذارد تا بتوان آن را متناسب با شرایط پر کرد» (همان، ص ۶۸۹).

از این سخنان به دست می‌آید که از دیدگاه او، شارع برای اینکه حاکم اسلامی بتواند با احکام الزامی حکومتی، متغیرات زمان را اداره کند، بخشی از احکام را عمداً مباح کرده است. نقد این مقاله بر این ادعا در ناسازگاری آن با مبنای پیروی احکام از مصالح و مفاسد در متعلق حکم است؛ نقدی که بر کلام علامه طباطبائی وارد نمی‌شود. سخنان شهید صدر در *اقتصادنا* درباره‌ی نظریه‌ی منطقه‌ی الفراغ مبتنی بر یک نوع از اباحه‌ی اقتضایی است که هم با مبنای پیروی احکام از مصالح و مفاسد در متعلق احکام مخالف است و هم دلیلی بر آن وجود ندارد. توضیح آنکه اباحه‌ای که در ضمن مباحات به معنای اعم وجود دارد، گاه «لاقتضایی» است و گاه «اقتضایی». اباحه‌ی لاقتضایی در جایی است که ذات فعل اقتضای بیش از اباحه را - در هر یک از احکام مستحب، مکروه و مباح - نداشته باشد؛ ولی اباحه‌ی اقتضایی در جایی است که مصلحتی در فعل وجود دارد که اقتضای اباحه را داشته و شارع، فعل را به دلیل آن مباح کرده است؛ مانند اینکه مصلحت تسهیل و آسانی دین در یک فعل اقتضا کند که خداوند آن فعل را مباح کند؛ گرچه در آن فعل مصلحت یا مفاسد الزامی موجود باشد. اگر اباحه‌ی اقتضایی در عنوانی باشد که منطبق بر متعلق حکم است، با مبنای پیروی از مصالح و مفاسد در متعلق حکم که مبنای مشهور امامیه است (ر.ک: آخوند خراسانی، ۱۴۱۰ق، ص ۱۱۸ / طاهری اصفهانی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۳۶۳ / طباطبائی حکیم،

۱۴۲۸ق، ج ۲، ص ۳۲۲/ موسوی خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۵۰۸/ روحانی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۲۷۳/ سبحانی تبریزی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۶۴، سازگار است؛ مانند اینکه فرض شود مساوک کردن مصلحت شدید در حد اقتضای وجوب دارد؛ ولی شارع برای آسانی بر مکلفان، آن را فقط مستحب کرده است (ر.ک: برقی، ۱۳۳۰، ج ۲، ص ۵۶۱، ح ۹۴۶/ کلینی، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۲۲، ح ۱) و مانند مصلحتی که در اصول ترحیصی «اصالة البرائة»، «اصالة الاباحة» و «اصالة الطهارة» وجود دارد.

این در حالی است که در اباحه اقتضایی ای که شهید صدر در اینجا ادعا کرده، مصلحت اباحه به متعلق حکم باز نمی‌گردد؛ بلکه مصلحت آن عبارت است از امکان قانون‌گذاری حکومتی در حوزه آن حکم؛ یعنی شارع برای باز بودن دست حاکم اسلامی در اداره تحولات و مقتضیات زمانه، برخی از احکام را مباح (به معنای اعم) کرده است و چه بسا برخی از آنها به خودی خود اقتضای وجوب یا حرمت داشته؛ ولی از آنجاکه شارع می‌دانسته اگر برای آن فعل حکم وجوب یا حرمت را جعل کند، این حکم در گذر زمان مفسده‌ای به بار می‌آورد، آن را مباح (مستحب یا مکروه یا مباح به معنای اخص) کرده تا حاکم اسلامی بتواند با احکام حکومتی خود آن مفسده را رفع کند.

روشن است که این نوع از اباحه اقتضایی، نه از مصلحت در فعل مباح نشئت گرفته و نه از مصلحت در چیزی که منطبق بر فعل مباح است؛ بلکه ناشی از مصلحت‌هایی است که در گذر زمان اقتضای الزام به فعل یا ترک (نه اقتضای اباحه در فعل) را دارد و بازگرداندن این مصلحت به متعلق حکم، نیازمند مؤونه و تجوز است.

از سوی دیگر اثبات مصلحتی که شهید صدر ادعا کرده، دشوار است؛ زیرا اگر بخواهیم آن را از ادله احکام مباح به دست آوریم، با این مشکل روبه‌رو خواهیم شد که هر حکمی کاشف از ملاک درون خود است؛ نه کاشف از ملاکی که در جای دیگری است. پس ادله احکام مستحب، مکروه و مباح، به خودی خود نمی‌توانند اثبات‌کننده اباحه اقتضایی یادشده باشند و اگر بخواهیم آن را از ادله ولایت فقیه و مانند آن به دست آوریم، فقط در صورتی صحیح خواهد بود که اقتضای یادشده تنها راه‌حل در اداره دنیای متغیر توسط شریعت ثابت باشد؛ درحالی که راه‌های دیگری نیز وجود دارد که در نظریه مختار در همین مقاله بیان خواهد شد.

تأکید می‌شود این اشکال صرفاً بر اساس ظاهر سخنان شهید صدر در توضیح

منطقه الفراغ در کتاب *اقتصادنا* است و به عبارت های علامه طباطبائی وارد نیست. البته وارد نبودن این نقد به علامه از باب سکوت علامه است؛ نه اینکه نظریه او دارای مباحثی باشد که از این نقد مبرا است.

۳. امکان توسعه دیدگاه علامه طباطبائی به قلمرو الزامیات

گفته شد علامه طباطبائی ادعای خود را در دایره احکام مباح مطرح کرده است. آیا ادعای او قابلیت توسعه به قلمرو احکام الزامی را نیز دارد؟ آیا عبارت های او تاب چنین توسعه ای را دارد؟ مقصود از این توسعه آن است که ببینیم آیا بر اساس این دیدگاه، حاکم اسلامی همان گونه که می تواند برای جلوگیری از مفسدات موقعیتی یک حکم مباح، در اجرای آن دخالت قانونی کند و آن را قانوناً ممنوع یا مقید کند، می تواند همین کار را درباره یک حکم الزامی نیز انجام دهد یا نه؟

این پرسش وقتی جدی تر می شود که مبنای مختار پرسشگر، اطلاق ولایت در حیطه احکام الزامی را نیز شامل شود؛ زیرا در چنین حالتی، پرسش - افزون بر استفهام - حالت نقد و اشکال نیز دارد. برای پاسخ به این پرسش، از تلاشی که برخی شاگردان شهید صدر در رویارویی با نظریه منطقه الفراغ انجام داده اند، بهره می گیریم؛ سپس آن تلاش را درباره نظریه علامه طباطبائی و شهید صدر ارزیابی می کنیم.

برخی از شاگردان شهید صدر کوشیده اند منطقه الفراغ را شامل احکام الزامی نیز نشان دهند. استاد بزرگوار راقم این سطور، حضرت آیت الله العظمی سید کاظم حسینی حائری - حفظه الله - می فرمایند:

تغییر حکم اولی به حکم ولایی فقط در جایی جایز است که حکم اولی الزامی نباشد و تبدیل حکم اولی الزامی جایز نیست؛ مگر اینکه موضوعش عوض شود؛ گرچه این عوض شدن موضوع، بر اساس تراحم باشد (حسینی حائری، ۱۴۱۴ق، ص ۱۶۵).

ظاهراً مقصود حضرت استاد این است که در حالت تراحم دو حکم الزامی، حکم اهم به فعلیت خود باقی می ماند و حکم مهم از فعلیت ساقط می شود. در این حالت، حکم مهم فعلیت نخواهد داشت و حکم الزامی به شمار نمی آید؛ پس وضع حکم ولایی بر خلاف آن جایز می شود.

۳-۱. بررسی امکان توسعه به الزامیات درباره نظریه شهید صدر

از دیدگاه نویسنده، سخن حضرت استاد در کمال متانت است؛ یعنی در حالتی که حکم

مهم از فعلیت ساقط شده است، اگر حاکم اسلامی حکمی الزامی در مخالفت آن (مطابق حکم اهم) صادر کند، اطاعت از حکم حاکم اسلامی هیچ مخالفت عملی‌ای را با احکام شارع در پی نخواهد داشت؛ اما این سخن را می‌توان به عنوان اصلاحیه‌ای (نه توضیحی) بر سخن شهید صدر لحاظ کرد و عبارت‌های شهید صدر تاب آن را ندارد؛ زیرا گرچه شهید صدر معیار جواز دخالت حاکم در مباحات را این دانسته که اطاعت از او باعث مخالفتی با شارع نمی‌شود؛ ولی بارها تصریح کرده که او این اختیار را فقط در جایی می‌پذیرد که شارع حکم الزامی اولی نداشته باشد؛ برای نمونه می‌گوید:

هر فعالیت و عملی که نص تشریحی بر حرمت و وجوب آن وارد نشده باشد، ولی امر می‌تواند با امر یا نهی خود، یک صفت ثانوی به آن بدهد...؛ اما افعالی که تشریح تحریم آن به شکل عام ثابت شده باشد - مانند ربا - ولی امر حق امر به آن را ندارد. همچنین فعلی که شریعت به وجوب آن حکم کرده باشد - مانند انفاق زوج به زوجه - ولی امر نمی‌تواند از آن منع کند؛ زیرا اطاعت از اولی الامر در محدوده‌ای لازم است که با اطاعت از خدا و احکام عام او معارض نباشد (صدر، ۱۳۸۲، ص ۷۲۶).

از این سخن به روشنی می‌توان دریافت که در نظر او «حکم غیراهم در فرض تراحم» داخل در «عملی که نص تشریحی بر حرمت و وجوب آن وارد نشده باشد» نیست؛ به بیان دیگر، او دخالت حاکم اسلامی را در هر فعلی که نص شرعی بر وجوب یا حرمت آن وجود دارد، جایز نمی‌داند؛ گرچه آن وجوب یا حرمت به دلیل تراحم با حکم اهمی از فعلیت ساقط شده باشد.

گمان نشود پس از سقوط فعلیت حکم غیراهم به دلیل تراحم با حکم اهم، شارع در کنار حکم غیراهم، یک اباحه - به عنوان حکم ثانوی - جعل می‌کند؛ زیرا به فرض اشتغال مکلف به اهم، جعل اباحه برای غیراهم لغو است و به فرض عدم اشتغال به اهم، حتی بنا بر مبنای ترتب، اباحه‌ای برای آن نخواهد بود؛ بنابراین نمی‌توان بیان حضرت استاد را توضیح کلام شهید صدر دانست. نویسنده نیز اذعان دارد که حضرت استاد در این عبارت، ادعای آن را ندارند که این سخن را می‌توان بر عهده شهید صدر گذاشت؛ چراکه اصلاً ایشان در این عبارت در مقام بیان نظریه استاد خود نیستند.

برخی دیگر از شاگردان شهید صدر نیز منطقه الفراع را به گونه‌ای تفسیر کرده‌اند که گسترده‌تر از مباحات باشد که این تفسیر نیز با سخنان شهید صدر سازگاری ندارد (حسینی حائری، ۱۳۷۵، ص ۱۲۱-۱۲۲).

۲-۳. بررسی امکان توسعه به الزامیات درباره نظریه علامه طباطبائی

از دیدگاه نویسنده، این پاسخ را با تأمل می‌توان بر کلام علامه طباطبائی تطبیق کرد. توضیح آنکه معیاری که علامه طباطبائی در اختیارات حاکم بیان کرده، آن است که دخالت حاکم در جایی باشد که فرد در انجام و ترک آن آزاد است؛ به گونه‌ای که چه آن را انجام دهد و چه ترک کند، حکم شارع به اباحت آن تغییر نکند «أن الأفعال التي للفرد من المجتمع أن يفعلها أو يتركها وكل تصرف له أن يتصرف به أو يدعه ... من غير أن يتغير الحكم الإلهي بإباحته ... لأنه حكم إباحي له أن يعزم على تركه». نخست ممکن است گفته شود چنین وضعیتی در حکم الزامی غیراهم در ظرف تراحم وجود ندارد؛ زیرا مکلف در انجام و ترک آن آزاد نیست؛ بلکه باید آن را ترک کند تا بتواند حکم اهم را امتثال کند؛ اما با تأمل بیشتر می‌توان گفت در چنین وضعیتی - گرچه مکلف در انجام و ترک حکم غیراهم آزاد نیست - از آنجا که وظیفه عملی او آن است که حکم غیراهم را ترک کند، اگر حاکم نیز به ترک آن حکم کند، هیچ مخالفت عملی‌ای با وظیفه شرعی را بر عهده مکلفان قرار نداده است. بنابراین ملاکی که علامه برای اختیار حاکم اسلامی ارائه داده، قابل توسعه به احکام الزامی در ظرف تراحم است.

۳-۳. بررسی اصل نظریه علامه طباطبائی و شهید صدر و توسعه حضرت استاد

در نظریه منطقه الفراغ و سخن علامه طباطبائی و توسعه حضرت استاد، دو چیز پیش فرض گرفته شده است که از دیدگاه این مقاله قابل نقد است: اول آنکه فرد مکلف در انجام و ترک آن مباح آزاد است و اگر به ترک مباح تصمیم بگیرد، هیچ تغییری در حکم مباح نداده است؛ دوم آنکه حاکم اسلامی در برابر تصمیم اجتماعی به انجام و ترک مباح مانند فرد مکلف است و اگر مردم را به فعل یا ترک الزام کند، هیچ تغییری در حکم مباح داده نشده است. نقد این مقاله از دو جهت است:

جهت نخست: حاکم اسلامی همان گونه که باید پاسدار واجبات و محرمات الهی باشد، باید از مباحات الهی نیز پاسداری کند. او همان طور که نمی‌تواند حرام خدا را حلال کند، نمی‌تواند حلال خدا را نیز حرام کند. این نکته در روایات مربوط به امامت موجود است. امام رضا علیه السلام فرمود: «إن الامامة أس الاسلام النامي ... الامام يحل حلال الله، ويحرم حرام الله، ويقيم حدود الله، ويذب عن دين الله» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۰۰). امامت اساس رشدیابنده اسلام است ... امام حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام می‌نماید و حدود خدا را اقامه

نموده، از دین خدا دفاع می‌کند).

امام حسین علیه السلام فرمود: «مجارى الأمور والأحكام على أيدي العلماء بالله الأمانة على حلاله وحرامه» (حرانی، ۱۴۰۴ق، ص ۲۳۸) (مجارى امور و احكام به دستان عالمان به خدا و امینان بر حلال و حرام اوست).

در این دو روایت هیچ تفاوتی میان حلال و حرام وجود ندارد. همچنین رسول اکرم صلی الله علیه و آله در سفارش خود به معاذ - هنگامی که او را به یمن فرستاد - فرمود: «یا معاذ علمهم کتاب الله وأحسن أدبهم على الاخلاق الصالحة، وأظهر أمر الاسلام كله، صغیره وکبیره» (همان، ص ۲۵) (ای معاذ! کتاب خدا را به آنان بیاموز و بر اساس اخلاق پسندیده آنان را به نیکى تربیت کن! ... و همه دستورهائى اسلام - از کوچک و بزرگ - را در جامعه زنده و آشکار کن).

امام رضا علیه السلام فرمود: «فإن قال (قائل): فلم جعل أولى الأمر وأمر بطاعتهم؟ قيل: لعل كثرة ... و یقیم فیهم الحدود والأحكام» (شیخ صدوق، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۰۷-۱۰۸) (اگر کسی بگوید چرا اولی الامر قرار داده شد و به اطاعت از او امر شد، گفته شود به دلایل بسیاری [از جمله] ... و حدود و احكام را در بین آنان برپا دارد).

در این دو روایت «احكام» اطلاق دارد و شامل مباحات نیز می‌شود. پس حاکم اسلامى بدون مجوز شرعى حق مداخله در مباحات را نیز ندارد و نمى تواند بدون مجوز شرعى، حلال خدا را حرام کند و از این حیث تفاوتی میان مباحات و الزامیات نیست.

دفاعی که ممکن است از علامه در برابر این نقد بشود، آن است که او نیز تنها در ظرف تراحم یادشده چنین اختیاری را برای حاکم اسلامى جایز می‌داند؛ اما به دلیل اینکه در نظرش احكام مباح همواره نسبت به احكام الزامی و نسبت به اهداف دین و مقاصد شریعت از اهمیت کمتری برخوردار است، اصلاً به مبنای تراحم اشاره نکرده است.

جهت دوم: گمان شده است اختیار حاکم در الزام مردم به ترک مباح، مانند اختیار فرد مکلف در ترک مباح است؛ به گونه‌ای که در هردو، هیچ مخالفتی با حکم مباح نشده است. این تشبیه خطاست؛ زیرا وقتی فرد مکلف فعل مباح را ترک می‌کند، آن را آزادانه ترک می‌کند؛ وقتی حاکم اسلامى آن را ممنوع می‌کند، افراد در ترک مباح، آزاد نخواهند ماند. پس وقتی آن مباح را به دلیل حکم حاکم ترک می‌کنند، آن را آزادانه ترک نکرده‌اند. تشبیه علامه طباطبائی وقتی درست بود که فرد مکلف می‌توانست خود را ملزم به ترک کند؛ درحالی که مکلف هرگز چنین اختیاری را - جز از طریق اسباب شرعى مانند نذر و

سوگند و شرط - ندارد و فرض این است که حاکم از این اسباب کمک نمی‌گیرد. آری، نویسنده معتقد است حاکم اسلامی این اختیار را به دلیل جعل ولایت از سوی شارع برای او دارد؛ ولی چنین ولایتی برای فرد مکلف جعل نشده است. پس تشبیه یادشده در کلام، تشبیه مع‌الفارق است و هیچ دخالتی در مدعای او ندارد. اختیار حاکم در ممنوعیت حکومتی مباح، فقط از طریق جعل ولایت توجیه پذیر است؛ نه آزادی در مباحات و مانند آن. «آزادی مکلف در انجام و ترک مباح» در برابر «ولایت حاکم اسلامی بر تصرف در مباحات» کالحجر فی جنب الانسان است که هیچ نقشی در اختیارات حاکم ندارد.

۴. نظریه مختار در دخالت حاکم اسلامی در قلمرو احکام شرعی

اکنون که روشن شد میان الزامیات و غیرالزامیات از این جهت فرقی نیست، به نظریه‌ای اشاره می‌شود که اختیارات حاکم اسلامی در حیطه مباحات و الزامیات و حتی احکام وضعی را با یک معیار بیان می‌کند. این نظریه به نام «تزام حفظی در اجرا» یا «تزام واجبات شرعی» معرفی می‌شود و توضیح آن نیازمند بیان دو مقدمه است:

مقدمه اول: این التزام برای حاکم اسلامی رخ می‌دهد. حاکم اسلامی در برابر خود مجموعه‌ای از احکام شرعی (دست کم در حوزه احکام اجتماعی)، اعم از تکلیفی الزامی و مباح و وضعی را دارد. او باید در اداره جامعه، همه این احکام را رعایت کند؛ یعنی احکامی را که خودش باید معجزی آن باشد، اجرا کند و زمینه تحقق احکام دیگری را که آحاد مکلفان معجزی آن‌اند، در جامعه بستر سازی کند. این کار در حکومت‌های امروز از راه قانون گذاری انجام می‌شود. پس رعایت احکام اسلام در قانون گذاری بر حاکم واجب است. در این بیان گفته می‌شود لزوم رعایت احکام اسلام در قانون گذاری وجوب شرعی دارد.

مقدمه دوم: این مسئله مفروض است که قانون گذاری یک واجب مستقل و نفسی برای حاکم اسلامی نیست؛ بلکه مقدمه‌ای برای انجام وظایف اوست؛ بنابراین وجوب قانون گذاری، وجوب مقدمی است.^۱

از این دو مقدمه نتیجه می‌گیریم وجوب رعایت احکام اسلام در قانون گذاری، وجوب شرعی برای یک واجب مقدمی دارد. گاه وجوب رعایت یک حکم شرعی در

۱. نویسنده این مسئله را در اثر مکتوبی نیافت؛ ولی آن را در درس «فقه قانون گذاری» خود در سال ۹۳ بحث کرده است.

قانون‌گذاری با وجوب رعایت حکم شرعی دیگری در آن تراحم می‌کند؛ زیرا وقوع تراحم در واجبات شرطی نیز متصور است (ر.ک: انصاری، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۳۹۸/ کاظمی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۲۶۰/ موسوی خویی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۳۱۶). تمامی احکام اسلام - اعم از تکلیفی و وضعی و اعم از الزامی و مباح - می‌توانند در چنین تراحمی قرار گیرند. حتی اهداف دین و مقاصد شریعت نیز ممکن است در این تراحم قرار گیرند؛ زیرا رعایت اهداف دین و مقاصد شریعت نیز مانند رعایت احکام اسلام در قانون‌گذاری واجب است (ر.ک: علی‌اکبریان، ۱۳۹۲، ص ۵۳-۹۵). به عبارت دیگر، در تراحم امثالی میان احکام اسلام فقط احکام تکلیفی الزامی می‌تواند از اطراف تراحم باشد و حداکثر بنا بر برخی مبانی، تراحم میان مستحبات نیز ممکن است (هاشمی شاهرودی، ۱۴۰۵ق، ج ۷، ص ۱۵۹-۱۶۰)؛ ولی با تصویری که این نظریه در تراحم دارد، تمامی احکام اسلام و حتی اهداف دین و مقاصد شریعت می‌تواند به نحوی طرف تراحم قرار گیرد؛ زیرا رعایت تمامی آنها در قانون‌گذاری واجب است.

به‌رحال هرگاه وجوب رعایت یک حکم شرعی در قانون‌گذاری با وجوب رعایت حکم دیگری در قانون‌گذاری تراحم کرد و قانون‌گذار نمی‌توانست هردو را رعایت کند، در یک تراحم (تراحم حفظی در اجرا/ تراحم واجبات شرطی در قانون‌گذاری) قرار گرفته است. قانون‌گذار باید ضمن اینکه می‌کوشد فضای تراحم را رفع کند تا رعایت هردو حکم برای او ممکن شود، اهم و مهم کند و قانون را بر اساس حکم اهم وضع کند. بدین ترتیب او در ظروف و شرایط گوناگون زمانه، همواره بر ایند بیشترین و مهم‌ترین احکام اسلام را در جامعه اقامه می‌کند. تراحم وجوب رعایت یک حکم شرعی با وجوب رعایت مقصد یا هدف شریعت نیز همین‌گونه است.

۵. مخاطره نظریه علامه طباطبائی و نظریه مختار

در نظریه علامه طباطبائی، حاکم اسلامی اختیار دارد برای تضمین عدالت و جلوگیری از مفاسد، احکام مباح، مانند جواز تعدد زوجات را در اوضاع خاص، تعطیل یا مقید کند یا ضوابطی را برای آن بیفزاید. در نظریه مختار نیز این اختیار به شکل گسترده‌تری وجود دارد. سزاوار است به مخاطرات این نظریات اشاره شود.

مهم‌ترین مخاطره این نظریات آن است که تضمین عدالت، شاید بهانه‌ای شود برای اینکه هر آنچه در نظر افکار عمومی عصر جدید ظالمانه می‌نماید، از سوی حکومت تعطیل

یا مقید شود و آرام آرام چهره قوانین حکومت اسلامی مانند قوانین عرفی شود و فقط در اموری که ارتباطی با عرفیات جامعه ندارد، مطابق اسلام بماند؛ به بیان دیگر این اختیار به عرفی شدن قوانین حکومت اسلامی بینجامد و وقتی به مجموع این قوانین نگاه می‌شود، چهره‌ای دور از فرهنگ مطلوب اسلامی از آن نمایان شود. برای پرهیز از این مخاطره بزرگ، باید امور زیر لحاظ شود:

۱. معیار در تشخیص عدالت نباید از فرهنگی متأثر باشد که مبانی و اهداف اسلامی را قبول ندارد؛ یعنی هرگاه در فرهنگی که بر پایه مبانی اعتقادی اسلام پایه‌ریزی شده و اهداف اسلامی را دنبال می‌کند (فرهنگ متشرعه)، اجرای حکمی از احکام اسلام، به دلیلی موقعیتی ظالمانه می‌نمود، چنین ظلمی می‌تواند در کنار احکام اسلام از مصادر قانون‌گذاری قرار گیرد. نویسنده در جای خود، خاستگاه‌های ظلم‌انگاری را که می‌تواند در قانون‌گذاری دخالت داشته باشد، معین کرده است (علی‌اکبریان، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۶۹-۱۷۳).

۲. از آنجا که احکام اسلام به صورت قضایای حقیقیه، همگانی و همیشگی جعل شده‌اند، مصالح آنها نیز کلی است و ممکن است در تک‌تک مصادیق آنها صادق نباشد. به همین دلیل حکمت حکم را مخصص نمی‌دانند. بنابراین ممکن است اجرای یک حکم در مصادیق خاصی عادلانه به نظر نرسد؛ گرچه اجرای آن به‌طور کلی در سطح جامعه و در مجموع عادلانه باشد. یعنی در مجموع دارای آن مصالح است. قانون‌گذاری نیز همین گونه است؛ اگر حاکم اسلامی بخواهد عنصر عدالت را در وضع قوانین دخالت دهد و جلوی مفساد و بی‌عدالتی را در قانونی کردن یک حکم شرعی بگیرد، باید بداند حکمی را که قانوناً می‌خواهد مقید و مشروط کند، آیا در مصادیق محدودی ظالمانه است یا در مجموع و در سطح عموم جامعه ظالمانه است؟ یعنی مراقب باشد که ناخواسته مصالح برخی از مصادیق را بر مصالح کلان جامعه ترجیح ندهد.

۳. در دخالت عنصر عدالت در قانون‌گذاری نباید نگاه جزئی به هر یک از احکام اسلام و ساحت‌های حیات اجتماعی داشت؛ بلکه باید این احکام و ساحت‌ها را در یک نظام یکپارچه و هدف‌دار لحاظ کرد. ممکن است دخالت عنصر عدالت در یک مورد از قانون‌گذاری، چهره کلی نظام قانونی حکومت را از اسلام دور نکند؛ اما با تکرار دخالت عنصر عدالت در تعطیل یا مقید کردن احکام دیگر، ممکن است چهره کلی نظام قانونی حکومت با آنچه از پیش انتظار می‌رفت، متفاوت شود؛ به گونه‌ای که حتی کسانی که در

تک تک آن موارد به صحت تشخیص عدالت اذعان داشتند، به تفاوت چهره کلان نظام قانونی با اهداف دین و مقاصد شریعت اذعان کنند. شاید تعبیر «لنرد المعالم من دینک»^۱ از حضرت امیر یا سیدالشهدا علیه السلام را بتوان اشاره به چنین نگاهی دانست یا دست کم شامل آن دانست. این خطر فقط در غیراسلامی شدن چهره نظام قانونی خلاصه نمی شود؛ بلکه گویای آن است که چنین نظامی نمی تواند جامعه را به سمت مطلوب اسلام حرکت دهد.

۴. عدالت تنها هدف دین و مقصد شریعت نیست؛ عدالت باید در کنار اهداف و مقاصد دیگر دیده شود. ممکن است اگر فقط به عدالت توجه شود و اجرای حکمی از احکام اسلام که در تراحمات و شرایط زمانه، ظالمانه به نظر رسیده است، تعطیل یا مقید شود و مصالح دیگری که در آن حکم است، نادیده گرفته شود، خطرات بزرگ تری دامن جامعه را بگیرد. برای نمونه فرض کنید در همان موضوع تعدد زوجات، اگر حکومت برای تضمین عدالت و جلوگیری از مفساد آن، شرایط سنگینی برای جواز تعدد زوجات قرار دهد، در گذر زمان، با سخت شدن شرایط ازدواج مجدد، شمار دختران بزرگسال و بیوه های مجردی که تا پیش از این، تنها امید چنین ازدواجی را داشتند، افزایش خواهد یافت و مفساد اجتماعی سنگین تری گریبان جامعه را خواهد گرفت.

جمع بندی و نتیجه گیری

۱. شریعت اسلام دارای احکام ثابت است و امکان سوءاستفاده از برخی از احکام مباح و به تبع، تحقق ظلم به دیگران وجود دارد که اسلام با سفارش های اخلاقی در جلوگیری از آن کوشیده است. همچنین به حاکم اسلامی این اختیار را داده تا با وضع قوانین حکومتی از این ظلم جلوگیری کند.

۲. علامه طباطبائی دایره این اختیارات حاکم را در امکان ممنوعیت حکومتی احکام

۱. اللهم إنک تعلم أنه لم یکن الذی کان منا منافسة فی سلطان ولا التماس شیء من فضول الحطام، ولكن لنرد المعالم من دینک، ونظهر الاصلاح فی بلادک. فیأمن المظلومون من عبادک، وتقام المعطلة من حدودک. [نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱، ص ۱۸۹. در تحف العقول، ص ۲۳۹، این سخن از امام حسین علیه السلام نقل شده است،] (بار خدایا تو می دانی آنچه ما به دنبال آن هستیم. به خاطر علاقه به سلطنت یا چنگ افکندن به چیزی از حطام دنیا نیست؛ بلکه بدان سبب است که دین تو را به جامعه بازگردانیم و اصلاح را در شهرهای تو آشکار کنیم تا بندگان ستمدیده تو امنیت یابند و حدود اجراننده تو به اجرا درآید).

مباح بیان کرده است. معیار او در این اختیار، آن است که وضع قانون حکومتی به تغییر حکم شرعی (مخالفت عملی با حکم شرعی) منجر نشود. ممکن است بر اساس معیاری که او در این اختیار ارائه داده، دایره این اختیار را از ممنوعیت حکم مباح، به مقید کردن آن نیز سرایت داد. همچنین می‌توان این اختیار را از تصرف حکومتی (از نوع ممنوعیت و تقیید) در احکام مباح به تصرف حکومتی در احکام الزامی در ظرف تراحم نیز توسعه داد؛ اما توسعه آن به احکام وضعی - بنا بر آن معیار - ممکن نیست.

۳. نظریه علامه از حیث انحصار اختیارات حاکم اسلامی در مباحات مانند نظریه شهید صدر است؛ با این تفاوت که شهید صدر تحلیل‌هایی در این باره دارد که نقدپذیر است؛ ولی سخنان علامه خالی از آن تحلیل‌ها و به تبع، از آن نقدها مبرا است.

۴. نظریه مختار در این نوشتار دایره این اختیارات را هم در ممنوعیت و هم در تقیید همه احکام، اعم از تکلیفی و وضعی می‌داند و معیار آن را نیز تراحم و جوب رعایت آن حکم یا جوب رعایت حکم دیگر یا جوب رعایت هدف دین و مقصد شریعت در قانون‌گذاری می‌داند.

۵. نقد اصلی مقاله به نظریه علامه طباطبائی از دو جهت است: یکی آنکه گویا رعایت احکام مباح در قانون‌گذاری را واجب ندانسته است؛ در حالی که رعایت آنها مانند رعایت احکام الزامی واجب است. دیگر اینکه تشبیه حاکم اسلامی به فرد مکلف خطاست. نتیجه تشبیه علامه آن است که حاکم اسلامی می‌تواند به جای مردم در انجام و ترک مباح تصمیم بگیرد و این تصمیم او هیچ تغییری در حکم مباح ایجاد نمی‌کند؛ در حالی که مردم پس از حکم حاکم در ترک مباح آزاد نیستند.

۶. مهم‌ترین خطرگاه نظریه علامه طباطبائی آن است که تضمین عدالت، شاید بهانه‌ای شود برای اینکه هر آنچه در نظر افکار عمومی عصر جدید ظالمانه می‌نماید، از سوی حکومت تعطیل یا مقید شود و آرام‌آرام چهره قوانین حکومت اسلامی مانند قوانین عرفی شود. برای پرهیز از این مخاطره باید به چند امر توجه کرد: الف) تشخیص عدالت باید بر اساس فرهنگی باشد که مبانی و اهداف اسلامی را قبول دارد. ب) عدالت باید در مجموع جامعه لحاظ شود، نه درباره تک‌تک افراد. ج) در دخالت عنصر عدالت در قانون‌گذاری نباید نگاه جزئی به هر یک از احکام اسلام و ساحت‌های حیات اجتماعی داشت؛ بلکه باید این احکام و ساحت‌ها را در یک نظام یک‌پارچه و هدف‌دار لحاظ کرد. د) عدالت باید در کنار دیگر اهداف دین و مقاصد شریعت دیده شود.

منابع و مأخذ

* قرآن کریم

۱. انصاری، مرتضی؛ *فرائد الأصول*: ج ۲ (البرائة والاشتغال)؛ إعداد: لجنة تحقيق تراث الشيخ الأعظم؛ قم: مجمع الفكر الاسلامی، ۱۴۱۹ق.
۲. آخوند خراسانی، محمد کاظم؛ *درر الفوائد فی الحاشية علی الفرائد*؛ ج ۱، تهران: مؤسسه الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والارشاد الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
۳. بحر العلوم، محمد؛ *بلغة الفقيه*؛ تحقيق و تعليق حسين بن محمد تقی آل بحر العلوم، ج ۳، ۴، تهران: منشورات مكتبة الصادق، ۱۹۸۴م. (النجف الاشرف: مكتبة العلمين العامة).
۴. برقی، احمد بن محمد بن خالد؛ *المحاسن*؛ تحقيق جلال الدين حسینی مشتهر به محدث؛ ج ۲، ۱، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۳۰.
۵. حر عاملی، محمد بن حسن؛ *وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*؛ ج ۱۶، ۲، قم: تصحیح و نشر مؤسسه آل البيت عليه السلام لاحیاء التراث، ۱۴۱۴ق.
۶. حرانی، حسن بن علی بن حسین بن شعبه؛ *تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله*؛ تصحیح و تعليق علی اکبر غفاری؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ۱۴۰۴ق.
۷. حسینی حائری، علی اکبر؛ «منطقه الفراغ فی التشريع الاسلامی»؛ مجلة رسالة التقريب، ش ۱۱، ۱۳۷۵، ص ۱۱۱-۱۴۱.
۸. حسینی حائری، کاظم؛ *ولاية الامر فی عصر الغيبة*؛ ج ۱، قم: مجمع الفكر الاسلامی، ۱۴۱۴ق.
۹. روحانی، محمد صادق؛ *زبدة الاصول*؛ ج ۴، ۲، تهران: حدیث دل، ۱۳۸۲.
۱۰. سبحانی تبریزی، جعفر؛ *الرسائل الاربع (قواعد اصولية وفقهية)*؛ ج ۴، ۱، قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام، ۱۴۱۵ق.
۱۱. شریف رضی؛ *خطب الامام علی عليه السلام*؛ تحقيق صبحی صالح؛ ج ۱، بیروت: [بی نا]، ۱۳۸۷ق.
۱۲. صدر، سید محمد باقر؛ *اقتصادنا*؛ تحقيق مكتب الاعلام الاسلامی (فرع خراسان)، ج ۲، قم: بوستان کتاب قم (مرکز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامی)، ۱۳۸۲.

۱۳. شیخ صدوق، ابی جعفر محمد بن علی؛ *عیون اخبار الرضا* علیه السلام؛ تصحیح و تعلیق حسین اعلمی؛ ج ۱، چ ۱، تهران: منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ق.
۱۴. _____؛ *علل الشرايع*؛ ج ۲، نجف: منشورات المكتبة الحيدرية ومطبعتها في النجف، ۱۳۸۶ق.
۱۵. _____؛ *معانی الاخبار*؛ تحقیق، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۳۷۹ق.
۱۶. طاهری اصفهانی، جلال الدین؛ *المحاضرات (مباحث اصول الفقه)* (تقرير بحث آیت الله محمد محقق داماد)؛ ج ۲، چ ۱، اصفهان: مبارک، ۱۳۸۲.
۱۷. طباطبائی، محمد حسین؛ *الميزان في تفسير القرآن*؛ ج ۴، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۱۷ق.
۱۸. طباطبائی حکیم، محمد سعید؛ *الكافي في اصول الفقه*؛ ج ۲، چ ۴، بیروت: دارالهلال، ۱۴۲۸ق.
۱۹. علی اکبریان، حسنعلی؛ «حیطه امکان تبدیل حکم شرعی به قانون و ضوابط آن»؛ *فقه و قانون* (ایده‌ها، پیشنهادها و راه حل‌های روشی)، کنفرانس بین‌المللی فقه و قانون (قم: ۱۳۹۰)، قم: مرکز تحقیقات اسلامی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۲، ص ۵۳-۹۵.
۲۰. _____؛ «مبانی مسئولیت حکومت اسلامی در ترویج حجاب»؛ *فقه کاوشی نو در فقه اسلامی*، ش ۵۱ و ۵۲، ۱۳۸۶، ص ۵۳-۹۵.
۲۱. علی اکبریان، حسنعلی؛ *معیارهای بازشناسی احکام ثابت و متغیر*؛ ج ۱ و ۲، چ ۲، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، پژوهشکده فقه و حقوق، ۱۳۸۸.
۲۲. علیدوست، ابوالقاسم؛ *فقه و مصلحت*؛ چ ۱، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸.
۲۳. کدیور، محسن؛ «تقریرات القضاء آخوند خراسانی»؛ *مندرج در: سیاست‌نامه خراسانی* (قطعات سیاسی در آثار آخوند ملا محمد کاظم خراسانی)، تهران: کویر، ۱۳۶۷، ص ۹۷-۱۴۰.
۲۴. کلینی، محمد بن یعقوب؛ *الكافي*؛ تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری؛ ج ۱ و ۳، چ ۵،

تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۶۳.

۲۵. کاظمی، محمدعلی؛ *فوائد الاصول* (تقریر بحث آیت الله میرزا محمدحسین غروی نایینی)؛ تعلیق آغا ضیاءالدین عراقی، تحقیق رحمت الله رحمتی اراکی؛ ج ۴، چ ۱، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۰۹ق.

۲۶. منتظری، حسینعلی؛ *نظام الحکم فی الاسلام*؛ چ ۱، [بی جا]: نشر سرایی، ۱۳۸۰.

۲۷. موسوی خویی، سیدابوالقاسم؛ *اجودالتقریرات* (تقریر بحث آیت الله میرزا محمدحسین غروی نایینی)؛ ج ۲، چ ۲، چاپخانه اهل البيت علیهم السلام، قم: مؤسسه مطبوعات دینی، ۱۳۶۹.

۲۸. _____؛ *التنقیح فی شرح العروة الوثقی* (الاجتهاد والتقلید)؛ ج ۱، چ ۱، قم: [بی نا]، ۱۴۱۸ق.

۲۹. _____؛ *صراط النجاة* (به همراه پاسخ های آیت الله جواد تبریزی)؛ ج ۱، چ ۱، قم: مکتب نشرالمنتخب، ۱۴۱۶ق.

۳۰. _____؛ *مصباح الاصول*؛ ج ۱، چ ۱، قم: مؤسسه إحياء آثار السيد الخویی، ۱۴۲۲ق.

۳۱. هاشمی شاهرودی، سید محمود؛ *بحوث فی علم الاصول* (تقریر درس آیت الله محمدباقر صدر)؛ ج ۷، چ ۴، [بی جا]: المجمع العلمی للشهید الصدر علیه السلام، ۱۴۰۵ق.

مقالات

اختیارات حاکم اسلامی در وضع احکام متغیر، بانگاه
به احکام زنان، از دیدگاه علامه طباطبائی